



چند کلمه در باره منصور حکمت

علی جوادی

صفحه ۳

اسلام سیاسی در شرایط امروز

مصاحبه با حمید تقوایی (بخش اول)

صفحه ۲

جنایتکاران جنگی

کاظم نیکخواه

صفحه ۸

کارگران در هفته ای که گذشت

شهلا دانشفر

صفحه ۹

حقوقهای نجومی فقط نوک کوه غارت است

کاظم نیکخواه

صفحه ۱۰

کمپین مالی حزب با موفقیت پایان یافت

صفحه ۱۰

انترناسیونال



حزب کمونیست کارگری ایران

شماره ۶۶۸

جمعه ۱۸ تیر ۱۳۹۵، ۸ ژوئیه ۲۰۱۶

یادداشت‌های هفته

عمید تقوایی

از حقوقهای چند صد میلیونی تا

دستمزدهای یک چهارم خط فقر!

برندگان بازنده!

صفحه ۵

ترور در استانبول

داعش مسئول این جنایت و دولت ترکیه

شریک جرم است

صفحه ۸

نگذاریم صدای فرزندانش را

فراموش کند!

نرگس محمدی و حکومتی که گروگان

میگیرد!

صفحه ۹

نه، یعنی نه!

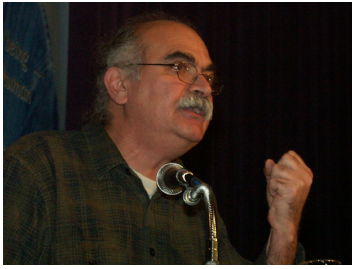
وقتی زنان میگویند نمیخواهند به آنها

دست بزنید، اجازه ندارید دست بزنید!

صفحه ۸

اسلام سیاسی در شرایط امروز

مصاحبه با حمید تقوایی (بخش اول)



انترناسیونال: هرچند در سالهای گذشته اصطلاح اسلام سیاسی در خیلی رسانه های بین المللی یا احزاب و سازمان های سیاسی مطرح شده است اما همچنان اکثر دولتها و رسانه ها تلاش میکنند از عبارت اسلام سیاسی امتناع کنند و افراط گرایی اسلامی و یا عباراتی مشابه این بکار میبرند. دلایلی چیست؟ چه تفاوتی میان این دو عبارت وجود دارد؟

دولت او حتی از کاربرد تروریسم اسلامی و فاندامنالیسم اسلامی احتراز میکنند و نیروهای نظیر داعش و القاعده و بوکوحرام را صرفا تروریست خطاب میکنند. معتقدند اینها اسلامی نیستند بلکه مذهب اسلام را مصادره و یا "هایجک" کرده اند! دولت آمریکا هم تفسیر و تعبیر خودش را از اسلام دارد. تعبیری که دل اسلامی های متحد غرب را نیاز دارد!

تروریسم اسلامی یک پدیده فکری مکتبی نیست بلکه یک جنبش سیاسی است. اسلام بعنوان یک سیستم فکری- عقیدتی همیشه فوق ارتجاعی و ضد زن و ضد کافر و ضد همجنس گرا و ضد مدنیت و مدرنیسم بوده است اما هیچگاه مانند چهار دهه اخیر چنین موقعیت و نقشی در سیاست جهانی نداشته است. سید قطب و اخوان المسلمین پرچم اسلام را در نیمه قرن بیستم در اعتراض به "غریگرائی" دولت مصر و دیگر دولتها در کشورهای اسلامزده بلند کردند اما حتی در محدوده کشور خود نقشی حاشیه ای و بی تاثیر داشتند. خمینی در ایران یک نمونه است که با اعتراض به اصلاحات ارضی نامش مطرح شد اما تا مقطع انقلاب ۵۷ حتی در میان نیروهای مذهبی اپوزیسیون شاه نقش و جایگاه چندانی نداشت. نیروهای اسلامی در اواخر جنگ سرد و در رقابت با شوروی - در افغانستان که تحت سلطه ارتش شوروی بود و در ایران که از نظر دولتهای غربی با انقلاب ۵۷ ممکن بود به اردوگاه شوروی بپیوندند- بوسیله دول آمریکا و متحدینش به جلو رانده شدند. طالبان و القاعده ثمره مستقیم سیاستهای ضد کمونیستی کمپ غرب و دست ساز پنتاگون بودند و این واقعیتی است که امروز دیگر خود مقامات آمریکائی نظیر هیلاری کلینتون در کتاب "گزینههای سخت" به آن اعتراف میکنند. ازینرو سر بلند کردن نیروها و دولتهای اسلامی در

چند دهه اخیر را باید ناشی از نیازها و ضروریات سیاسی بورژوازی جهانی دانست. جایگاه امروز اسلام سیاسی محصول استراتژی ضد کمونیستی دولت آمریکا و کمپ غرب در دهه هشتاد و نود، و بوشیسم و میلیتاریسم هژمونی طلبانه دولت آمریکا و کمپ غرب در دو دهه اخیر است.

از سوی دیگر از نقطه نظر بورژوازی غرب و کلا بورژوازی کشورهای اسلامزده، اسلام سیاسی اهرمی برای سهم خواهی بیشتر در اقتصاد و سیاست جهانی است. مشخصا با شکست و تجزیه امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول و بدنبال آن بویژه ایجاد کشور اسرائیل بوسیله بورژوازی غرب و آواره کردن میلیونها فلسطینی پس از جنگ جهانی دوم، کشورهای عربی و اسلامزده بیش از پیش به حاشیه اقتصاد و سیاست جهانی رانده شده اند.

در دوره جنگ سرد این سهم خواهی و قطب بندی حول مساله فلسطین بروز پیدا میکرد و عمدتا بوسیله ناسیونالیسم عربی و بعثیسم و ناصریسم و کلا نیروها و دولتهای متعلق یا متمایل به کمپ شوروی در خاورمیانه نمایندگی میشد. بعد از فروپاشی شوروی همان نیروهای اسلامی که بوسیله غرب در مقابله با شوروی بکار گرفته شده بودند به اهرم و نیروی اصلی "دادخواهی" فلسطینی ها از دولتهای غربی و اهرم سهم خواهی بورژوازی کشورهای اسلامزده تبدیل شدند. جنبش اسلام سیاسی امروز نتیجه و ادامه تعرض اسلامیون تحت حمایت دولت آمریکا و متحدین غربی اش به شوروی در دهه هشتاد است. جنبشی که قرار بود تحت حمایتهای پنتاگون و سی آی ا و ناتو شوروی را از میدان بدر کند، بعد از شکست شوروی به خانه نرفت. بلکه در دنیای بهم ریخته بعد از جنگ سرد خود بعنوان مدعی قدرت سر بلند کرد و در برابر نیروهای غربی قرار گرفت. با

فروپاشی شوروی همانطور که منصور حکمت در نوشته طلوع خونین نظم نوین جهانی در سال ۱۹۹۱ پیش بینی کرده بود، کمپ غرب هم علت وجودی و موقعیت و هژمونی خود را از دست داد و ازینرو زمینه برای سهم خواهی سنتی بورژوازی غرب، این بار از طریق نیروهای اسلامی، در منطقه پیش از پیش فراهم شد. از سوی دیگر ناسیونالیسم چپ عرب - الفتح و جنبش ژرژ حبش و ناصریسم و بعثیسم - نیز با فروپاشی قطب شوروی موقعیت خود را از دست دادند و میدان برای سر بلند کردن اسلامیون بیش از پیش باز و آماده شد.

جنبش اسلام سیاسی امروز بدنبال ۱۱ سپتامبر و حمله به عراق و ورشکستگی بوشیسم و هژمونی طلبی میلیتاریستی غرب شاخه ها و گرایشات متعددی پیدا کرده است اما از نظر سیاسی وجه مشترک همه این نیروها همچنان سهم خواهی از بورژوازی جهانی با ادعای برپائی دولت و جامعه اسلامی است.

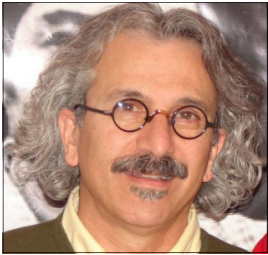
انترناسیونال: پیدایش داعش چه تغییراتی در جنبش اسلامی سیاسی بوجود آورده است؟ هم از منظر بیرون این جنبش و هم در درون این جنبش؟

حمید تقوایی: به نظر من سر بلند کردن داعش سرآغاز دور تازه ای در جنبش اسلام سیاسی است. جنبش اسلام سیاسی با بقدرت رسیدن خمینی در ایران و طالبان در افغانستان در هیات یک پدیده حکومتی ابراز وجود کرد ولی بعد از یازده سپتامبر و بدنبال آن حمله به افغانستان و عراق نیروهای اسلامی نظیر القاعده و دارو دسته های شیعه و سنی در عراق بجلو رانده شدند. در این دوره اسلام سیاسی اساسا بعنوان یک نیروی تروریستی ضد آمریکائی، و نه یک حکومت و سیستم حکومتی در یک جغرافیای معین، سر بلند کرد.

پس از فروپاشی شوروی کمپ غرب به یک دشمن تازه برای تثبیت هژمونی خودش در دنیای پسا جنگ سرد، به یک "محور شر" اسلامی بجای "امپراتوری شر" روسی، نیازمند بود و نیروهای اسلامی بهترین کاندید برای ایفای این نقش بودند. اسلام سیاسی در این ظرفیت اساسا نه بعنوان یک نیروی حکومتی، بلکه دشمن وحشی ای که هدفی بجز ضربه زدن به کمپ غرب و منافع کشورهای غربی ندارد قلمداد و معرفی میشد و نیروی مثل القاعده با عملیاتی نظیر یازده سپتامبر و حمله به سفارتخانه های آمریکا در کشورهای مختلف و بمب گذاری در پایتختهای اروپائی و غیره کاملا با این تصویر خوانائی داشت. محور استراتژی و تبلیغات القاعده ضدیت با آمریکا بود و نه برپائی حکومت اسلامی. القاعده هیچگاه داعیه قدرت نداشت و اسامه بن لادن تا روزی که کشته شد حتی یک ده تحت حاکمیت خود نداشت.

این شرایط با به گل نشستن ماشین جنگی آمریکا در عراق و افغانستان و نافرجامی بوشیسم و کلا استراتژی هژمونی طلبانه میلیتاریستی - که خود بازتاب سقوط وال استریت در ۲۰۰۸ و بن بست و بی اعتباری فریدمنیسم و نئوکنسرواتیسم بود- کاملا تغییر کرد. ناکامی بوشیسم و هژمونی طلبی آمریکا بویژه در خاورمیانه که در اثر حملات و دخالت نظامی غرب کاملا به هم ریخته بود موجب شد تا یک نوع بی آلترناتیوی سیاسی و خلاء قدرت در منطقه ایجاد بشود. یک نوع "فضای باز" سیاسی برای بورژوازی منطقه بوجود آمد و احزاب و جنبشها و نیروهای سیاسی و دولتها - حتی آنان که جزو متحدین سنتی غرب محسوب میشدند، شرایط را برای داعیه های قدر قهرتی در منطقه فراهم دیدند. بلوک بندیها و یارگیریهای سیاسی تازه ای بین این

چند کلمه در باره منصور حکمت (*)



را جدا از جنبش کمونیسم کارگری بطور مجزا ترسیم کنی. اگر میخوای انسانگرایی این صف را توضیح دهی مثل اینکه باید خودش را توصیف کنی. اگر میخوای درکش را از کمونیسم و تغییرات انسانی جامعه توضیح دهی مثل اینکه باید رابطه خودش را با فرزندانش را هم توضیح دهی. و همه این خصوصیات در هم تنیده میشود و به هم گره میخورند. و آن قدر بهم تنیده میشوند که گویا خودش فشرده ای از این حرکت عظیم اجتماعی میشود. وقتیکه نگاه میکنی به نقش منصور حکمت و میپرسی که مگر چکار کرد؟ پنجاه و یکسال عمر کرد و رفت. در این ۳۰ سال آخر پدیده و آثاری از خود بجا گذاشت که تاریخ شکست نخوردگان را شکل داد.

منصور حکمت، نه به شرایط داده شده زمان خودش بود. بر خلاف ادعای "قاتحین" دوران خودش که میگفتند هر تلاشی برای بهبود و ترقی و پیشرفت تمام شود. و میگفتند خفه شوید و این سرنوشت را بپذیرید. ادعا نداشته باشید، آما! و آرزو نداشته باشید. بی شمر است. مبارزه برای زندگی تمام شده است. همین است که هست، یا بسوزید یا بسازید. این پیام بورژوازی دوران منصور حکمت بود. اما منصور حکمت قبول نکرد. پذیرفت. به این شرایط نه گفت. با قدرت این نه را بیان کرد. شفاف بیان کرد. گوشه ها و تکه هایی از این ضرورت تاریخی را بیان نکرد. تمامیتش را بیان کرد. وقتیکه بر میگردید و نگاه میکنید و منصور حکمت را ورق میزنید، می بینید که تمامیت تعرض به این وضعیت ضد انسانی را و به هر چیزی که انسانی نیست را بیان میکند. یک رگه فکری را شکل میدهد. به حرکت عظیمی از تاریخ شکل و افق میدهد. رگه ای در

خودشان را از سر گذرانده بودند. دوران افول شان بود. مثل هر پدیده زوال پذیر دیگری که دورانی آغاز میکند، رشد میکند، به اوج میرسد و بعد افول میکند. این جنبشها دوران افول خود را طی میکردند. و این جنبشهای اجتماعی غیر کارگری بودند که به انتها، به دوران افول خود رسیده بودند. از جنبشهای "ضد امپریالیستی" کشورهای به اصطلاح جهان سوم گرفته تا جنبش سوسیال دمکراسی تا حتی بن بست و شکست بلوک شرق. همه این جنبشها در یک مقطع تاریخی معین به پایان خط خود رسیده بودند. دوران تحولات "خیره کننده ای" بود. کمتر در تاریخ دورانهایی وجود دارد که جنبشهای متعددی که در زندگی و تلاش جامعه نقش داشتند در یک مقطع تاریخی معین همه با هم به یک بن بست و به یک انتها برسند. گویا تاریخ دارد از تونلی رد میشود. تونلی که در آن وقایع فشرده میشود و تحولات سیر و شتاب فزاینده ای بخود میگیرند. مثل اینکه یک مجرای عظیم و یک جریان عظیم را وارد یک لوله باریک کرده اند و می بینید که جریان تغییرات با چه فشاری از آن طرف به بیرون سرازیر میشود. منصور حکمت در این مقطع تاریخی قرار داشت. در این شرایط مسیر آتی معمولا ناروشن است. جهت تحولات روشن نیست. به قول خودش "این دوره ای که توپي وسط جهان بورژوازی خورد و لجن به همه سو پرتاب شد، و عده زیادی هم پرتاب شدند، طوریکه دیگر تشخیص لجن از آن آدمها ممکن نبود، ما معلوم بود چه میگوئیم."

و در این شرایط می بینید که علیرغم این فشارها و تهاجمات صفی را شکل میدهد، سیمای جریان و افقی را ترسیم میکند که وقتی به مختصاتش نگاه میکنی، گویا دارد خودش را بیان و ترسیم میکند. اگر میخوای مختصات این صف را توصیف کنی، گویا داری سیمای خودش را بیان میکنی. نمیتوانی منصور حکمت



برخوردار بود. این چنین با تاریخی معینی عجین شده بود. و زمانیکه به او نگاه میکنید گویا خود تاریخ در جلو چشمانتان مجسم میشود و به حرکت در می آید. گویا در او حال و آینده را می بینید.

بنظرم منصور حکمت به اعتباری برای دوران خودش "زود" بود. منصور حکمت مانند آن نوابغی بود که در دوران زندگی خودشان به تمام اثرات و ثمراتی که از خودشان بجا گذاشتند، دست پیدا نکردند. شاهد تمامی ثمرات کارشان نبودند. گویی آن دوران، آن تاریخ، آن لحظه، سهمش را، حقش را ادا نکرد، آنطوری که باید میکرد. واقعیت این است که منصور حکمت متعلق به تاریخ آینده اش بود.

مارکس میگوید انسانها تاریخ را میسازند. اما در شرایطی که برایشان به ارث رسیده است. یعنی در انتخاب شرایط مختار نیستند. شرایط داده شده و به ارث گذاشته شده است. بنظرم برای اینکه به این سؤال پاسخ دهیم که "منصور حکمت که بود؟" باید به آن تاریخ رجوع کنیم. آن تاریخ را مرور کرد، کمی در آن تاریخ کنکاش کرد و دید آن تاریخ چه بود؟ بنظرم تاریخی بود که در دوران نقطه عطف ها شاید بتوان نامش را تاریخ نقطه عطفها گذاشت. اگر تاریخ چند ده ساله را بررسی کنیم، تاریخی بود که جنبشهایی به انتهای خودشان میرسند. جنبشهای غیر کارگری، غیر کمونیستی ای که به انتها میرسند. جنبشهای دیگری که اوج

احساس میکردم که باید از فاصله بگیرم تا بتوانم بگویم نادر که بود. برای اینکه هر چه نزدیک تر میشوید ابعاد کوچک تری از یک واقعیت بزرگتر را می بینید. و فقط باید فاصله بگیرید تا بتوانید تمام بعد را ببینید. باید بروید عقب تر تا امکان پیدا کنید همه تصویر را ببینید. راجع به آن فکر کنید. بخوانیدش. به تاریخ برگردید. به این مجموعه برگردید تا بتوانید حق مطلب را ادا کنید. تا بتوانید بگوئید که نادر که بود؟ و این سؤال را باید به تاریخ جواب دهید که منصور حکمت که بود؟

منصور حکمت رفیقی نبود که با هم شوخی میکردیم. در جلساتش شرکت میکردیم. به سخنرانی هایش گوش میکردیم و به هیجان می آمدم. منصور حکمت بیشتر از هر چیز و یا قبل از هر چیز زمانی که تاریخ به او نگاه میکند، به تلاشش، به تاثیرش، به ثمره تلاشهایش نگاه میکند. این تاریخ چیز دیگری را به ما میگوید. میگوید که منصور حکمت فشرده ای از یک تاریخ است. فشرده ای از یک جنبش است. اما به چه معنا؟ در تاریخ دورانهایی وجود دارند، و در این دورانها چهره هایی وجود دارند که این چهره ها فشرده این تاریخ میشوند. خلاصه و بیان خود این تاریخ میشوند. چکیده خود تاریخ میشوند. گویا تاریخ و شخص در هم تنیده میشوند. در هم ادغام میشوند. و گویا از هم انفکاک ناپذیرند. نمیتوانید این تاریخ و این شخص را از هم جدا کنید. نمیتوانید بگوئید که خصوصیات این جنبش در این فرد نیست. و یا اینکه خصوصیات این فرد در این جنبش نیست. گویا آن فرد بیان فشرده شده، نمونه واری از تاریخ زمان خودش و بیان خلاصه شده جنبش اجتماعی معینی در زمان خودش است. در تاریخ کمتر دورانهایی را پیدا میکنید و در دورانهای تاریخی کمتر شخصیهایی را می یابید که بیان فشرده تاریخ زمان خود شوند. اما منصور حکمت از چنین ویژگی ای

دوست دارم قبل از شروع صحبتهایم خاطره ای را با شما در میان بگذارم. به هر حال تاریخ این طور شکل گرفت که بخشی از دوران پایانی زندگی منصور حکمت در منزل ما گذشت. اما قبل از اینکه برود در گفتگویی تلخ به من گفت که "علی من اینجا نمی میرم. به تو این قول را میدهم. اینجا این اتفاق نمی افتد." من در آن زمان زیاد به این مساله فکر نکردم، فقط تعجب کردم، عصبانی شدم. چرا؟ در شوخی های دوستانه گاهی با تندی و بعضا با عصبانیت میگفتم که این چه حرفی است میزنی؟ اما زمانی که رفت، بعد از اینکه اتفاقی که در آن اقامت داشت خالی شد، فهمیدم که چه اتفاقی افتاده است و منظورش چه بوده است. تازه فهمیدم که چرا من دیگر براحتی نمیتوانم به آن اتاق بروم. فهمیدم که چرا میگذارد اینجا بمریم تو دیگر نمیتوانی در این منزل زندگی کنی. و وقتیکه من آن اتاق را خالی کردم همه چیزش را خالی کردم. تمام متعلقات اتاق را خالی کردم. بعد از آن دیگر کمتر قدرت و یا بهتر بگویم جرئت پیدا میکردم که به آن اتاق پا بگذارم. تصویر اتاق دیگر برایم عوض شده بود. دیگر دخترم نبود که ساکن قبلی آن اتاق بود. که میز تحویلش را در گوشه ای داشت و تخت خوابش را در گوشه ای دیگر. خاطره و تصویر دیگری حاکم بر فضای اتاق بود. تخت بیمارستان بود. منصور حکمت بود در دوران پایانی زندگی و در جلال با سرطان. و بعد این نکته که یک خلاء، یک کمبود، یک گمشده، یک حفره آنجا وجود دارد. و امروز هر وقت که به یاد منصور حکمت می افتم به آن اتاق میروم. به آن فضا میروم. به دور و بر نگاه میکنم. گویی چیزی را گم کرده ای، گم شده ای که دیگر پیدایش نمیکنی. میدانی کجاست اما پیدایش نمی کنی. هر چقدر بیشتر میگردی گویی کمتر موفق میشوی. اما منصور حکمت که بود؟ زمانیکه به این تم فکر میکردم،

اسلام سیاسی در شرایط امروز

از صفحه ۲

نیروها و دولت‌ها شکل گرفت و هژمونی طلبی آمریکا و کمپ غرب جای خود را به رقابت‌های بلوک‌های تازه منطقه‌ای بر سر تامين هژمونی محلی خود داد (بارز ترین نمونه: بلوک ترکیه - عربستان سعودی - امارت در برابر بلوک روسیه - جمهوری اسلامی - اسد - حزب الله).

داعش زاینده این شرایط است. بعبارت دیگر، تا آنجا که به چارچوب سیاست‌های بورژوازی غرب مربوط میشود، القاعده ثمره هژمونی طلبی میلیتاریستی آمریکا و داعش محصول شکست این سیاست است. از زاویه منافع و سیاست‌های بورژوازی در منطقه داعش نیروئی است که در رقابت بین بلوک بندیهای منطقه به جلو رانده میشود. در استراتژی داعش، بر خلاف القاعده، جغرافیای سیاسی و برپائی دولت اسلامی محور، و ضدیت با آمریکا امری جانبی است. اکثریت بالائی از عملیات تروریستی داعش تا بحال در کشورهای اسلامزده و علیه مردم و دولت در این کشورها صورت گرفته است. (آخرین نمونه‌ها که بدنبال فراخوان داعش به تنبیه کفار در ماه رمضان رخ داد: حملات تروریستی در استانبول، سه حمله انتحاری در عربستان از جمله حمله به مقبره محمد در مدینه، بمب گذاری در يك مرکز خرید در بغداد، دو حمله در بنگلادش از جمله به مراسم نماز عید فطر). اینطور به نظر میرسد که این عملیات‌ها از ایدئولوژی افراطی داعش علیه مرتدین (مسلمانانی که به اسلام نوع داعش معتقد نیستند) صورت میگیرند و در تبلیغات داعش نیز بر کشتار کفار و مرتدین تاکید میشود اما این سیاست و عملکرد داعش امری کاملاً سیاسی است. هدف اعلام شده داعش برپائی خلافت اسلامی است و این امر مستلزم مقابله با دولت‌های محلی برای تسخیر سرزمین و تثبیت قدرت خود در يك جغرافیای سیاسی در منطقه است. در این استراتژی دشمن مستقیم دولت‌ها و نیروهای سیاسی در کشورهای اسلامزده در منطقه هستند - و دولت‌های غربی آنجا مطرح میشوند که هم بیمان و مدافع

این دشمن محلی هستند - و لذا ایدئولوژی و تئوری ای لازم است که مرتدین - دولت‌ها و نیروهای اسلامی دیگر در منطقه را - دشمن اصلی معرفی کند.

در چارچوب جنبش اسلام سیاسی ظهور داعش صف بندی تازه ای میان نیروهای اسلامی ایجاد کرد. اینجا همچنین به نظر میرسد - و بیشتر رسانه‌ها و ناظران سیاسی اینطور توضیح میدهند - که اساس مساله يك تقابل عقیدتی ایدئولوژیک بین سنی و شعیبه و یا بین اسلام تکفیری داعش و دیگر شاخه‌های اسلام است. اما این يك صف بندی ایدئولوژیک نیست بلکه کاملاً سیاسی و ناظر بر اهداف متفاوت دولت‌ها و نیروهای اسلامی مختلف در منطقه است. دلیل تقابل جمهوری اسلامی و یا حزب الله با داعش گسترش نفوذ و مناطق تحت نفوذ این نیروها در عراق و سوریه و در نتیجه از دست رفتن نفوذ جمهوری اسلامی و متحدینش در این دو کشور و در کل منطقه است. تفاوت‌های عقیدتی و تعابیر مختلف از اسلام بین این دو شاخه اسلام سیاسی از این رقابت و تفاوت‌های سیاسی نشات میگیرد و نه بر عکس. در یکی دو ماه اخیر داعش بخاطر از دست دادن برخی از شهرها و مناطق تحت نفوذش در عراق و سوریه، بیش از گذشته به عملیات تروریستی در کشورهای مختلف روی آورده است و کشتار اورلاندو و عملیات تروریستی در کشورهای اسلامزده که در بالا اشاره کردم مستقیم و یا غیر مستقیم ناشی از این سیاست اعلام شده داعش بود، اما حتی هدف از این عملیات نیز حفظ قدرت و منطقه تحت حاکمیت خود در منطقه است و نه ضربه زدن به منافع آمریکا و یا دولت‌های غربی که هدف نیروهای اسلامی نظیر القاعده در دوره قبل بود.

نکته دیگری که باید توجه داشت اینست که علیرغم تفاوت‌ها و صف بندیهای تازه بین نیروهای جنبش اسلام سیاسی این نیروها از نظر عقیدتی در ضدیت با مدرنیسم و مدنیت و تمدنی که امروز در غرب نمایندگی میشود و بخصوص از لحاظ سیاسی در سهم خواهی در اقتصاد و سیاست جهانی هم جهت و

همراه هستند و بهمین دلیل همه آنها را باید گرایش‌ها مختلف در يك جنبش واحد، جنبش اسلام سیاسی، بحساب آورد. داعش در نقطه مقابل جمهوری اسلامی و حزب الله و القاعده شکل نگرش بلکه در ادامه حضور و فعالیت سیاسی آنها و بر متن شرایط تازه سیاسی که همانطور که اشاره کردم بر متن نافرجامی میلیتاریسم هژمونی طلبانه آمریکا در خاورمیانه ایجاد شده بود، شکل گرفت و بجلو رانده شد. داعش به نظر من نماینده پیشروی جنبش اسلام سیاسی از فاز نیرو فشار بر دولت آمریکا و کلا بورژوازی غرب به فاز تشکل دولت اسلامی است. طالبان و جمهوری اسلامی نیز دو نمونه دیگر دولت‌های اسلامی بودند اما از دل جنبش اسلامی شکل نگرفتند. بلکه هر دو در نتیجه سیاست‌های دولت آمریکا و عکس العمل کل بورژوازی غرب در مقابله با نفوذ شوروی در افغانستان و در برابر انقلاب ۵۷ در ایران، بقدرت رسیدند. داعش نماینده بازگشت بقدرت سیاسی این بار بر زمینه و در نتیجه مقابله نیروهای اسلامی با دولت آمریکا و متحدینش در شرایط پس از یازده سپتامبر و حمله به عراق و افغانستان است. حکومت داعش، بر خلاف مورد ایران و افغانستان، محصول غیر مستقیم سیاست‌های دول غربی - نافرجامی هژمونی میلیتاریستی غرب پس از جنگ سرد - و نتیجه مستقیم افسارگسیختگی دولت‌ها و نیروهای قومی - اسلامی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا است. پرچم و ادعای "خلافت اسلامی" که داعش بلند کرده است بروز و نمود مشخص و صریح افق و جهت گیری و هویت پایه ای جنبش اسلام سیاسی، یعنی سهم خواهی در جهان تحت سطره بورژوازی غرب است. هدف و افقی که زمانی یاسر عرفات با این عبارت که میخوایم شریک غرب باشیم و نه نوکر آن مطرح میکرد.

تا آنجا که به توده مردم در غرب و در شرق مربوط میشود حاصل این ارتقاء تروریسم نوع القاعده به تروریسم نوع داعش چیزی جز جنایت و توحش بیشتر و فجیع ترین کشتارها و قتل عامها در تاریخ معاصر نبوده است. از این نقطه نظر نیز هم میان صفتبندیهای درونی اسلام سیاسی تفاوت چندانی وجود

ندارد.

انترناسیونال: همانطور که اشاره کردید دولت آمریکا و کلا دول غربی در شکل گیری این جنبش نقش مهمی داشته‌اند از کمک به سرکار آمدن جمهوری اسلامی تا قدرت گیری طالبان در افغانستان و پیدایش داعش. آیا تقابل میان دولت‌های غربی با داعش را میتوان جلوه دیگری از جنگ تروریست‌ها دانست؟

حمید تقوایی: منصور حکمت و حزب ما مقابله ای که بدنبال یازده سپتامبر بین دولت آمریکا و کمپ غرب با نیروهای اسلامی آغاز شد را جنگ تروریست‌ها نامید. تروریسم میلیتاریستی دول غربی در یکسو و تروریسم اسلامی در سوی دیگر. اما امروز با شرایط متفاوتی مواجهیم.

هر جنگی ادامه سیاست است و جنگ تروریست‌ها نیز در ادامه اهداف و سیاست‌هایی که در بالا توضیح دادم صورت گرفت. یعنی در ادامه سیاست هژمونی طلبی کمپ غرب و در راس آن دولت و بورژوازی آمریکا در شرایط بعد از جنگ سرد از یکسو و سهم خواهی بورژوازی منطقه با اتکا به نیروهای اسلامی که بعد از فروپاشی کمپ شوروی بجلو رانده شده بودند، از سوی دیگر.

شرایط امروز و تقابل میان دولت‌های غربی با داعش در ادامه جنگ تروریست‌ها صورت میگیرد ولی بر متن شرایط کاملاً متفاوتی. در مقطع بمیدان آمدن داعش، يك دهه بعد از یازده سپتامبر، هر دو قطب این جنگ در شرایط کاملاً تازه ای قرار گرفته بودند. میلیتاریسم و تئوکسرواتیسم در غرب به آخر خط رسیده بود و بوشیسم و سیاست "یا با ما هستید یا با تروریست‌ها" جای خود را به اوبامائیسم و سیاست "مشقتان را باز کنید تا با هم دست بدیم" داده بود. در چنین شرایطی داعش نه در پاسخ به بوشیسم و سیاست هجوم نظامی آمریکا به کشورهای اسلامی، که ناکام مانده و از میدان خارج شده بود، بلکه برای پر کردن خلاء قدرتی که این ناکامی در منطقه و مشخصاً در عراق و سوریه ایجاد کرده بود، سر بلند کرد و بجلو رانده شد. از نقطه نظر دولت آمریکا و دول غربی هدف جنگ آنها علیه داعش تعرض برای تامين هژمونی بر دنیای بعد از جنگ سرد نیست، بلکه هدفی دفاعی است ناظر بر از

دست ندادن کنترل خاورمیانه و رام کردن و به خود ملحق کردن دولت‌ها و نیروهای اسلامی و قومی در چارچوب سیاست‌ها و منافع خود در منطقه. باید توجه داشت که روسیه در دهه اخیر بعد از سروسامان دادن شرایط داخلی اش و در راس قدرت قرار گرفتن ناسیونالیسم عظمت طلب روس که بوسیله پوتین نمایندگی میشود، يك بازیگر اصلی در منطقه خاورمیانه بوده است و يك هدف غرب در این شرایط جلوگیری از نفوذ و قدرت گیری بیشتر روسیه و بلوک طرفدار او در منطقه است. از این نقطه نظر نیز اهداف سیاسی که در پشت جنگ غرب با داعش قرار دارد با اهداف سیاسی جنگ تروریست‌ها متفاوت است. از نقطه نظر داعش نیز این جنگی است مستقیماً بر سر کسب مناطق نفوذ، و برپائی حکومت اسلامی در يك جغرافیای سیاسی و تثبیت خلافت اسلامی در منطقه.

این تفاوت‌ها ترکیب نیروهای درگیر در این جنگ را نیز تغییر داده است. روسیه و ترکیه و عربستان و سوریه و ایران در هجوم نظامی دولت آمریکا و متحدینش به عراق و افغانستان نقش و جایگاهی نداشتند، اما در جنگ جاری بین کمپ غرب و داعش همه این دولت‌ها دخیل هستند و نقش مهمی ایفا میکنند. این دیگر جنگی بر سر تامين هژمونی غرب در ظاهر پاسخگوئی به عاملین فاجعه یازده سپتامبر نیست. بلکه جنگی است برای تثبیت قدرت دولت‌ها و بلوک‌های مختلف - آمریکا و متحدین غربی اش، روسیه، دولت اسلامی داعش، عربستان و جمهوری اسلامی و ترکیه و امارت و سایر نیروهای قومی اسلامی در عراق و در سوریه، در خلاء قدرتی که در خاورمیانه ایجاد شده است. این جنگ نیز از هر دو طرف ارتجاعی و ضد انسانی است و جهان متمدن در آن نمایندگی نمیشود ولی با جنگ تروریست‌ها متفاوت است. این جنگی است بر سر تثبیت قدرت خود میان بورژوازی غرب روسیه و دولت‌ها و نیروهای اسلامی قومی در منطقه و بهمین دلیل من فکر میکنم جنگ قدرت برای توصیف آن نام با مسمی تری است تا جنگ تروریست‌ها.

یادداشت‌های هفته

همید تقوایی

از حقوق‌های چند صد میلیونی تا دستمزدهای یک چهارم خط فقر!

رسوایی حقوق‌های نجومی که رسانه‌ها آنرا "فیش گیت" مینامند هر روز حادث‌تر و گسترده‌تر میشود. آمار و ارقامی که تا همین جا افشا شده نشان میدهد مساله بسیار گسترده‌تر از حقوق مدیران دولتی است و وزرا و وکلا و قضات و پزشکان متخصص و در یک کلام تمام مقامات و پست‌های بالای حکومت را در بر میگیرد.

خبرگزاری فارس در گزارش مبسوطی در مورد حقوق‌های نجومی از قول یک عضو سابق شورای حقوق و دستمزد مینویسد: "برخی وزرا حقوق ۲۳۵ میلیون تومانی دریافت می‌کنند". در این گزارش همچنین اعلام میشود: "برخی پزشکان متخصص ماهانه ۷۰۰ میلیون تومان کارانه دریافت می‌کنند و برخی از افراد در وزارت بهداشت ماهی ۲۳۵ میلیون تومان فقط حقوق از دولت دریافت می‌کنند و اگر کارانه هم به این رقم اضافه شود، سر به فلک می‌کشد". بموجب این گزارش نمایندگان مجلس طرحی را تهیه کرده اند مبنی بر اینکه "حقوق نمایندگان از ۴ میلیون تومان در ماه به ۱۰ میلیون تومان افزایش پیدا کند". گزارش می‌گوید: "این افزایش‌های بی‌رویه ظلم به طبقه محروم است زیرا ۲۵۰ درصد حقوق آنها اضافه می‌شود، اما حقوق کارمندان سطح پایین فقط ۱۲ درصد اضافه می‌شود". در مورد حقوق قضات نیز گفته میشود: "در دولت نهم حقوق قضات ۱۰۰ درصد افزایش یافت و در دولت دهم فوق‌العاده‌های شغلی را بی‌حساب و کتاب بالا بردند".

به عبارت دیگر خود رسانه‌های حکومتی اعتراف میکنند که حقوق‌های نجومی صرفا به مدیران دولتی محدود نیست بلکه وزرا، پزشکان متخصص، نمایندگان مجلس، و قضات را نیز در بر میگیرد. به این لیست البته باید آقازاده‌ها و مقامات و مسئولین وابسته به بیت رهبری و سرداران سپاه و سران نیروهای نظامی و انتظامی را نیز افزود. همه مقامات بالای حکومتی، در دولت فعلی

و در دولتهای قبلی، در این غارت و چپاول شریک اند. حقوق‌های نجومی بخش ناچیزی از اختلاسها و بخور و بچاپها و دزدیهای میلیارد دلاری است که از مدتها قبل از مطرح شدن فیشهای حقوقی یک موضوع افشاکاری هرروزه باندهای مختلف حکومتی از یکدیگر بوده است، اما ویژگی رسوایی "فیش گیت" آنست که دزدی رسمی و قانونی و مستمر مقامات حکومت را برملا میکند و فاصله عظیم بین حقوق‌های نجومی سران حکومت با دستمزد و حقوق چند مرتبه زیر خط فقر کارکنان و کارمندان عادی را برجسته میکند و در مرکز توجه افکار عمومی قرار میدهد. رسوایی حقوق‌های نجومی اعلام بی اعتباری تمام آن بهانه‌ها و توجیهاتی است که چند ماه پیش در غیر ممکن بودن افزایش دستمزدها به سطح سه و نیم میلیون تومان ابراز میشد. اکنون معلوم میشود که با لغو حقوق‌های چند ده و چند صد میلیونی مدیران دولتی و وزرا و قضات و نمایندگان مجلس و متخصصین و سران نیروهای نظامی و انتظامی و با مبالغ هنگفتی که از این مفتخورها باز پس گرفته میشود میتوان حداقل دستمزد و حقوق معلمان و کارمندان جزء دولتی را به سطحی بسیار بالاتر از ۳ و نیم میلیون تومان افزایش داد.

در شرایط حاضر و بر متن رسوایی فیش گیت مردمی که زندگیشان بزیر خط فقر رانده شده است میتوانند با اعتراض و حق بجانبی و قدرت بیشتری حکومت مفتخور جمهوری اسلامی را بجالش بکشند. با توجه به طرح خواست افزایش دستمزدها و حقوقها در بیانیه مشترک عظیم زاده - عبدی و همستگي بیسابقه میان کارگران و معلمان حول این بیانیه، امروز جنبش افزایش دستمزد از شرایط سیاسی اجتماعی بسیار مساعدتری از چند ماه قبل برای کسب نیرو و پیشروی برخوردار است.



برندگان بازنده!

بیسابقه دچار نمیشد. اگر فریدمنیسم و نئولیبرالیسم ورشکسته و بی اعتبار نشده بودند امروز نه سوال عضویت در اتحادیه اروپا به ذهن کسی خطور میکرد، نه رفتارندوم و رجوع به مردم محلی از اعراب پیدا میکرد و نه اساسا پروتکشنیسم و ناسیونالیسم اقتصادی موضوعیتی می‌یافت.

امروز، ۸ سال پس از سقوط وال استریت، بی افقی و بی خطی اقتصادی - سیاسی بورژوازی نه تنها فروکش نکرده است بلکه حادث‌تر و وخیم تر شده است. نهادها و متفکرین و کارشناسان اقتصادی سرمایه داری جهانی اکنون چند سال است از بحران حاکمیت در غرب و روند رویگردانی فزاینده مردم از احزاب سنتی و حکومتی در کشورهای غربی صحبت میکنند. مشخصا هفته نامه اکونومیست در آغاز سال ۲۰۱۴ نوشته تحلیلی مفصلی در مورد بی اعتباری احزاب حکومتی در کشورها غربی و مشخصا دو حزب محافظه کار و کارگر در بریتانیا و بی اعتمادی مردم به دموکراسی و سیستم حکومتی در انگلیس و در آمریکای شمالی منتشر کرد. سردرگمی و

تشقت امروز احزاب و شخصیت‌های حکومتی بریتانیا یک نتیجه و بروز مشخص این بحران همه جانبه است. اکنون گفتمان بسیاری از نهادها و نشریات عمده در بریتانیا و اروپا "ریگرستیت"، پشیمانی از خروج، است اما زلزله سیاسی پسا رفتارندوم به هر جا منجر بشود و بریتانیا در اتحادیه بماند و یا نماند بحران حکومتی طبقه حاکمه آن کشور همچنان ادامه خواهد داشت و عمیق تر خواهد شد. رفتارندوم مقطعی بود که همه مردم بریتانیا و جهان بی خطی، اپورتونیسم، کوتاه نظری و سردرگمی سیاسی دولت و رهبران و شخصیت‌های سیاسی آن کشور حتی حامیان ماندن در اتحادیه اروپا را به عیان مشاهده کردند. این تجربه رویگردانی جامعه از احزاب و دولت و کل سیستم حکومتی موجود را به مراتب عمیق تر و گسترده تر خواهد کرد.

احزاب و شخصیت‌های سیاسی مدافع برگسیت قاعدتا میبایست بعد از پیروزی در رفتارندوم موقعیت قویتر و محوری تری در سیاست بریتانیا بدست می‌آوردند. ولی تا اینجا نتیجه برعکس بوده است. بوریس جانسون شهردار سابق لندن و از مدافعین پر سرو صدای برگسیت بعد از اعلام نتیجه رفتارندوم پس از ۲۴ ساعت سکوت با لحنی معذرتخواهانه از رفع نگرانی‌ها و لزوم تدریجی بودن خروج از اتحادیه اروپا سخن گفت و چند روز بعد هم اعلام کرد که کاندید جانشینی کامرون نیست. نایجل فاراژ رهبر حزب راسیستی استقلال بریتانیا و مدافع اصلی خروج از اتحادیه اروپا نیز هفته پیش از سمت رهبری حزیش استعفا داد. از سوی دیگر در میان کاندیداهای جانشین کامرون ترزا می، وزیر کشور که یکی از طرفداران ماندن در اتحادیه اروپا بود در مرحله اول انتخابات درون حزبی از کاندیداهای طرفدار خروج بیشتر رای آورده است. به نظر میرسد بعد از برنده شدن طرفداران خروج، شخصیت‌های سیاسی حامی ماندن دست بالا پیدا کرده اند! علت این واژگونگی چیست؟

واقعیت اینست که وضعیت سیاسی امروز بریتانیا صرفا ناشی از این نیست که برگسیت علیرم میل و مواضع و تبلیغات احزاب اصلی و تقریبا تمامی نهادها و شخصیت‌های سیاسی در آن کشور و حمایت همه دولتهای غربی از باقی ماندن در اتحادیه، رای آورده است. خروج از اتحادیه و سردرگمی پس از آن خود ناشی از بحران حکومتی یک درصدیها در بریتانیا و در سراسر دنیا است. بحرانی که میتوان گفت از ۲۰۰۸ تا امروز بریتانیا و کل جهان سرمایه داری را در بر گرفته است.

اگر امروز تاجریسم و پوشیسم و کلا نئولیبرالیسم (نئو کنسرواتیسم در آمریکای شمالی) که دکترین‌های سیاسی مبتنی بر مکتب شیکاگو بودند همچنان از اعتبار قبل از فروپاشی وال استریت برخوردار می‌بودند طبقه حاکمه بریتانیا به این تشقت و سردرگمی

کارگران در هفته ای که گذشت

شهلا دانشفر

یک همبستگی پر شور و تاریخی

خبر آزادی جعفر عظیم زاده از رهبران سرشناس، آنهم بدنبال مبارزه ای سرسخت برای جلو بردن کارزاری مهم که اعتراض آن به امنیتی کردن مبارزات کارگران، معلمان و کل مردم است، موجی از شادی را در پی داشت. پیام این شادی شورانگیز، اتحاد و همبستگی بود. اتحاد کارگران و معلمان، و نه تنها این بلکه اتحاد طیف های مختلفی از مردم بر سر خواستهایی اساسی شان بود. روز ۱۱ تیر بعد از آزادی از زندان، جعفر و اکرم رحیم پور همسرش در خانه خود پذیرای گرم مردمی بودند که مشتاقانه به دیدار آنها میرفتند تا بار دیگر همبستگی خود را با جعفر و خواستهایش و با اکرم نیز که در تمام لحظات این اعتراض همراه بود، اعلام کنند و این دیدارها و تجدید عهد کردن ها همچنان ادامه دارد.

پیامهای بسیاری از سوی نهادهای اجتماعی و شخصیت های سیاسی آزادی جعفر عظیم زاده را تبریک گفتند و طیف های مختلفی از کارگران، معلمان، دانشجویان، مادرانی که فرزندانشان قربانیان جنایات این حکومتند، از جمله مادر و خواهر ستار بهشتی، شعله پاکراون مادر ریحانه جباری و نیز معلمان و کارگرانی از شهرستانهای دور به دیدارشان شتافتند و این پیروزی را ارج گذاشتند.

در این دیدارها تاکیدات بر اتحاد کارگران و معلمان و تجدید پیمان برای دفاع از خواسته های برحق بود که در بیانیه عظیم زاده - عبلی مبنی بر آزادی بی قید و شرط همه فعالین کارگری و معلمان و همچنین لغو امنیتی کردن پرونده های فعالین کارگری و معلمین آمده است.

جعفر عظیم زاده سخنانش را در خطاب به کسانی که به دیدارشان رفتند و در پاسخ به حمایت های عظیمی که در ایران و در سطح جهان از او و خواستهایش شده بود، چنین شروع میکند: "اما در رابطه با ۶۳ روز اعتصاب غذا که با اسماعیل عبلی

عزیز آنرا آغاز کردم مایلم با تاکید بر پیشگامی چهره های جنبش معلمان در اتحاد طبقاتی کارگران و معلمان، اعلام کنم هر چند که در طول این مدت روزهای بسیار سخت و پر مشقتی را پشت سر گذاشتم اما این مدت در عین حال زیبا ترین و پرشکوه ترین روزهای عمر پنججاه ساله من بود. زیبا و پرشکوه به این لحاظ که این اعتصاب با همت کارگران و معلمان، تشکلهای صنفی آنان و فعالین مدنی و اجتماعی و جنبش جهانی طبقه کارگر به یک جنبش بزرگ و نقطه عطفی در تاریخ مبارزه طبقه کارگر ایران تبدیل گردید. جنبشی که به یقین منشا تحولات انسانی و بزرگی در دست یابی کارگران و معلمان و زحمتکشان ایران به مطالبات برحق شان خواهد شد. او در ادامه سخنانش میگوید: "تا آن جا که به مطالبات این جنبش بر می گردد باید بگویم هنوز اتفاق در خور تاملی برای تحقق آن ها رخ نداده است. هر چند که معلمان بزرگ ما رسول باقی، اسماعیل عبلی، محمود بهشتی لنگرودی و علیرضا هاشمی آزاد شده اند و من امروز در خانه ام هستم و این به نوبه ی خود شعفر انگیز است اما هر لحظه امکان این که اسماعیل عبلی و محمود بهشتی و من به زندان باز گردانده شویم وجود دارد. مهمتر از این، هنوز بهنام ابراهیم زاده و محمد جراحی در زندان هستند و علیرغم هفت سال حبس توأم با رنج و مشقت ناشی از بیماری فرزند بهنام و بیماری محمد جراحی، آنان هنوز آزاد نشده اند که بایستی فوراً و بی قید و شرط آزاد گردند. به این معنا باید بگویم جنبشی که در طول نزدیک به سه ماه گذشته شکل گرفته است هنوز در آغاز راه و در خوشبینانه ترین حالت در میانه راهی است که بایستی به آن جایی ختم گردد که کارگران و معلمان و پرستاران و همه ی زحمتکشان قادر به ایجاد تشکل های مستقل و سازماندهی و برپایی اعتراضات محلی و سراسری برای دستیابی به مطالبات برحقشان بشوند، بدون این که اعتراضاتشان امنیتی بشود و

آنان با اتهامات سنگین امنیتی و زندان های طویل المدت مواجه گردند." سپس با تاکید بر خواستهایی چون افزایش دستمزدها مطابق با استانداردهای زندگی امروزی و مزد برابر در ازای کار برابر، حق برپایی اعتصاب، تشکل مستقل و وجود امنیت شغلی میگوید: "من به نوبه ی خود به عنوان یک جزء کوچک از جنبش عظیم طبقه کارگر چه در زندان باشم و چه بیرون از زندان، لحظه ای از مبارزه برای تحقق این مطالبات دست بر نخواهم داشت. این مبارزه و تلاش برای دست یابی به مطالباتمان بدیهی ترین حق ماست و هیچ قدرتی نمی تواند این حق را از ما کارگران و

ایستادگی خواهیم کرد." و این کارزار در پرتو حمایت های وسیعی که همراه داشته است، حول خود جنبشی را شکل داده است که هر روز گامی به جلو برمیدارد. این جنبش را باید قدرتمند به جلو برد.

واقعیت اینست که کارزار علیه امنیتی کردن مبارزات کارگران، معلمان تا همین جا دستاوردهای ارزشمندی برای جنبش کارگری و کل جامعه داشته است و نقطه عطفی بزرگ و تاریخی است. این کارزار نمادی از اتحاد کارگران و معلمان و یک پیشروی بزرگ برای کل جامعه است. بویژه آزادی جعفر عظیم زاده بعد از مبارزات سرسختانه او و در نتیجه حمایت های وسیع از داخل



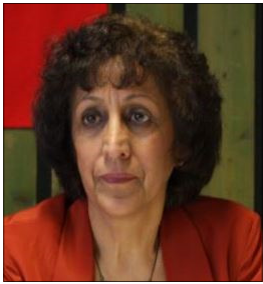
معلمان سلب کند و به ما بگوید نان نخواهید و خواهان بهبود شرایط زندگی خود نشوید."

جعفر عظیم زاده با این سخنان، راهکار ادامه این کارزار عظیم اجتماعی را مقابل جامعه قرار داد. همچنین اسماعیل عبلی به عنوان کسی که همراه با جعفر بیانیه داده و مشترکاً این کارزار را اعلام کرده اند، به کرار بر تداوم این مبارزه تاکید کرده است. اتحادیه آزاد کارگران ایران نیز طی بیانیه ای در رابطه با احضار مجدد جعفر عظیم زاده توسط دادستانی ساوه چنین مینویسد: "ما به نوبه خود در اتحادیه آزاد کارگران ایران با تاکید و اصرار بر تحقق خواست پایان دادن به امنیتی کردن اعتراضات صنفی کارگران و معلمان و برداشته شدن اتهامات امنیتی از پرونده های فعالین صنفی و مدنی اعلام میداریم در مقابل هر گونه اقدامی که منجر به بازگرداندن این عزیزان به زندان صورت بگیرد

ایران و در سطح جهانی از وی و از خواستهایش یک پیروزی مهم برای همه ما بوده و گامی به جلو است.

اما آزادی جعفر عظیم زاده موقتی است. در همین هفته دادگاهی دیگر برای او با همان اتهامات اخلاص در نظم و امنیت ملی "تشکیل شده است، و خطر بازگرداندن او، اسماعیل عبلی و محمود بهشتی به زندان همچنان وجود دارد. علاوه اینکه هم اکنون بهنام ابراهیم زاده، محمد جراحی، مظفر صالح نیا و رستم هاشمی از جمله فعالین کارگری هستند که بخاطر مبارزاتشان و با انگ امنیتی در زندانند.

اعتراض علیه احضار جعفر عظیم زاده به بازپرسی دادسرای ساوه، پیگیری خواست لغو تمامی پرونده های تشکیل شده برای کارگران، معلمان و مردم معترض تحت عنوانی چون اخلاص در نظم و امنیت ملی در اشکال مختلفی مانند جمع



آوری طومار و ایستادن در مقابل صدور چنین احکامی و اعلام خواست آزادی فوری کارگران زندانی بهنام ابراهیم زاده، محمد جراحی، هاشم رستمی و مظفر صالحی نیا و انعکاس صدای این اعتراضات در سطح جهان و جلب حمایت های بین المللی همه و همه گامهای عملی و مهم برای تداوم قدرتمند کارزار علیه امنیتی کردن مبارزات کارگران، معلمان و مردم معترض است.

محاکمه دوباره جعفر عظیم زاده تحت عنوان "اقدام علیه امنیت ملی"

صبح ۱۴ تیر جعفر عظیم زاده رهبر سرشناس کارگری در حالی که تنها سه روز از آزادی موقت وی میگذشت و بعد از ۶۳ روز اعتصاب در وضعیت جسمانی بدی بسر میبرد، از سوی شعبه چهارم بازپرسی دادگستری شهرستان ساوه احضار شد. علیرغم این وضعیت در این روز جعفر عظیم زاده در این بازپرسی حاضر و به او تفهیم اتهام شد. در ادامه این بازپرسی جعفر بدلیل ضعف جسمانی برای ارائه دفاعیات این بازپرسی ارائه دهد. در کیفرخواستی که در دادسرای شهرستان ساوه بر علیه جعفر عظیم زاده تنظیم شده است به وی چهار اتهام "اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت کشور"، "تشویش اذهان عمومی"، "تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی" و "اخلال در نظم عمومی" وارد شده است. و مصادیق این اتهامات کمک و مشاوره به کارگران اعتصابی کارخانه نورد و لوله صفا، تحریک کارگران کارخانه پروفیل ساوه به اعتصاب، تشکیل اتحادیه آزاد کارگران ایران، قرار گرفتن در راس این اتحادیه و مصاحبه و کار نوشتاری حول مسائل کارگری اعلام

چند کلمه در باره منصور حکمت

از صفحه ۳

سوسیالیسم که انسانگرایی اساسش است. نگاه میکنید، می بینید که بنیانهای جامعه موجود را نمی پذیرد. جامعه ای که شرایط و ابزار تامین نیازهای زندگی و معاش انسانها را به گروگان گرفته است. و تنها زمانیکه که سودشان تامین شد، این ابزارها را به کار می اندازند و هر وقت که سودی تولید نشد از کار می اندازند. نفس مالکیت خصوصی بر ابزار معاش و تولید مایحتاج زندگی مردم را قبول نمیکند. به سوسیالیسم اش نگاه میکنید، متوجه میشوید که سوسیالیسم اش متعلق به دنیای آینده های دور دست نیست. پیوند عجیب و جدا ناپذیری با حرکت جاری و روزمره تاریخ دارد. هم اصلاحات و بهبود روزمره را میخواهد هم تغییر بنیادی جامعه را. در عین حال که برای هر ذره بهبودی تلاش میکند، در همان حال دارد سیما و افق تغییراتی را ترسیم میکند که مستلزم دگرگون کردن کل بنیادهای اقتصادی و اجتماعی جامعه است. حزبیتش را بیان میکند. انترناسیونالیست بودنش را در دنیایی که بعضا اسیر خرافات ناسیونالیستی و مذهبی، ضد بشری شده است، بیان میکند. انترناسیونالیست اش را که نگاه میکنی متوجه میشوی که از تئوری استنتاج نشده است. انسان است. کلیت و تمامیت انسان است. انسانی که در هر گوشه ای زندگی میکند. هر شکل و شمایل و زبانی که داشته باشد. و به این اعتبار اگر بخواهید بگوئید که منصور حکمت که بود؟ بنظرم باید بگوئید که يك نیاز بود. نیازی بود که پاسخ داده شد. نیاز و ضرورتی بود که در دوران پر پیچ و تحول تاریخ پاسخ داده شد.

و اگر پرسید که اهمیتش چه بود؟ باید ببینیم که کمونیسم قبل از منصور حکمت چه بود. به قول خودش کیسه بوکسی بود که میزدنش. کیسه بوکسی بود که فقط میخورد. کیسه بوکسی بود که آدمهایش باید سر خودشان را قايم میکردند. به گوشه ای میرفتند که بگویند ما نیستیم. ما نبودیم.

سرشان را قايم میکردند از اینکه ضربات بیشتری نخورند. سرشان را در زانویشان میگرفتند که صدمه بیشتری نبینند. يك کیسه بوکس بود. به قول خودش بهشان میگفتند که میهن را دوست نداری، ناسیونالیسم و عقب مانده ترین تعلقات ضد انسانی را وارد دستگاه فکری خودشان میکردند. بهشان میگفتند که دمکرات نیستی؟ دمکراسی و پارلمان و بازار آزاد و رقابت سرمایه را وارد سیستم فکری خودشان میکردند. بهشان میگفتند که به نقش مذهب کم اهمیت میدهید به یکباره "الهیات رهایبخش" را پیدا میکردند. این ویژگی ها و گوشه ای از کمونیسم قبل از منصور حکمت بود. و زمانیکه که به کمونیسم بعد از منصور حکمت نگاه میکنید. می بینید که تمام ابعادش تعریف شده است. شفاف است. ابعادش برایتان روشن است. زیر نور قرارش دهید هر بعدش به تنهایی میدرخشد. توانست افق و چشم انداز روشنی از کار کمونیستی را در مقابل همگان قرار دهد. به این اعتبار با بررسی کمونیسم قبل از منصور حکمت و کمونیسم بعد از منصور حکمت به جایگاه منصور حکمت در تاریخ پی میرید. به همین اعتبار فکر میکنم که مجموعه آثار و نقطه نظرات منصور حکمت بمثابة يك رگه فکری و اجتماعی در تاریخ تحولات معاصر بشری جایگاه معین و غیر قابل انکاری دارد. این رگه فکری باید در مقایسه با سایر رگه های فکری در کمونیسم بیان بشود. باید جنبه ها و جلوه های متعدّدش شناخته شود و خود منصور حکمت در کنار سایر غولهای فکری که تلاشهای عظیمی در جنبش عظیم کمونیسم کارگری انجام داده اند، قرار داده شود.

منصور حکمت را باید با غولهای فکری جهان معاصر مقایسه کرد. اگر به مارکس نگاه کنید، دوران او را بررسی کنید، می بینید که روی دوش غولهای فکری زمان خود ایستاده بود. روی شانته هایشان ایستاد و با قامتی بلندتر افقهای فراتری را دید و بیان کرد. اگر

لنین را ببینید مشاهده میکنید که در دورانی فعالیت میکرد که روی آوری به مارکس و جریانات رادیکال چپ و انترناسیونالیست گسترده و همگانی بود. و لنین در این شرایط يك انقلاب عظیم اجتماعی - کارگری را سازمان میدهد. اما در دوران منصور حکمت هیچکدام از این شرایط نبود. آدمهای سیاسی "گوجک" فکری بودند که ادعای بزرگ رسیدن به انتهای تاریخ مبارزه طبقاتی و تحولاتش را داشتند. میخواستند فکر و ایده آل انسانی و مترقی را نابود کنند. این به اصطلاح متفکرین زمان مدعی پیشرو بودن و ترقی بودن داشتند. بر عکس در مقابل تاریخ تلاشهای انسانی ایستاده بود. و به همین اعتبار تنها کسی میتوانست افقهای دور دست را ببیند که خودش قامت بلندی داشته باشد. کسی که بر روی ارتفاعات اخلاقی بلند تری ایستاده باشد تا بتواند مسیر حرکت را ببیند. منصور حکمت خودش آن قامت بلند تاریخ زمان خودش بود. خلاق جریان بود. شرایط و حرکت سیاسی جامعه در نقطه مقابلش قرار داشت. در دوران مارکس این تفکر که جامعه نسبت به فرد و شرایط زندگی مسئول است، نرم و پذیرفته شده بود. اما در دوران منصور حکمت حرکت "متفکرین" و جامعه بر عکس بود. رهایی فرد را با قرار گرفتن در زیر دست و پای رقابت سرمایه معنا میکردند.

و اگر به تاریخ تحولات سیاسی ایران نگاهی بیندازید از گوشه ای میتوانی نقش و تاثیر عمیق کارش را ببینید. بیش از ده سال پیش زمانیکه در رسانه ها حضور پیدا میکردیم اولین برخورد این بود که گویا يك موجودات به تاریخ بی ربطی را پیدا کرده اند که باید به سخره اش بگیرند. با تعجب میپرسیدند که شما هنوز هم کمونیست هستید؟ مثل اینکه میپرسیدند شما هنوز هم دیوانه هستید؟ دقیقا میخواستند این را بگویند. با اشاره و بعضا مستقیما می گفتند مگر نمی بینید که چه اتفاقی در تاریخ افتاده است؟ الان نگاه کنید. تصویری که الان وجود دارد را بررسی کنید. تفاوت بسیاری کرده است. همان جریانات میگویند

که اگر شما نباشید نمیشود. تشریف بیاورید. حتما باید باشید. مدافع دو آتشه سرمایه و سرمایه داری الان مجبور شده اند که در رسانه هایشان بگویند که جامعه فردای ایران آزاد نیست اگر کمونیستها آزاد نباشند، البته این حرفهای الاثنان است، تاریخ عملکردشان خلاف این تعارفاست. منصور حکمت میگفت زمانیکه کمونیسم در بستر اصلی جامعه قرار میگیرد انفجاراتی صورت میگیرد که برای خود ما ناشناخته است. این اتفاقات دارد می افتد.

و بنظرم تازه این اول کار است. منصور حکمت از میان ما رفت. تعهدی نکرده بود که همیشه بماند. و ما باید به جلو میرفتیم. ما در حال برداشتن گامهای حرکتیمان بعد از منصور هستیم. با آموزشهایش به جلو رفتیم. بعضا با آزمون و خطا پیش رفتیم. ولی جلو رفتیم. جنگهایی کردیم و جلو رفتیم. علیرغم مشکلات به جلو رفتیم. حزبش را حفظ کردیم. پرچمش را برافراشته نگهداشتیم. و آن حرف منصور حکمت بیادت می آید که حزب بزرگی میشویم بطوریکه که بعضی ها در ما شاید نمیدانند لنین خوردنی است یا پوشیدنی. حزبی که مردم دردمند آن را ابزار تغییر در زندگی خودشان میدانند. و این اتفاق

دارد رخ میدهد. کارگری که میگوید شما امید و حرف دل ما هستید. جوانی که امیدش برای آینده این حزب است. زنی که حزب را ابزار نابودی ستمش میدانند. ایکاش بود. ایکاش بود، می دید، ایکاش بود و میدید که چه اتفاقات مهمی در تاریخ در شرف وقوع است.

در سالگرد درگذشت منصور حکمت باید گفت که منصور حکمت را به تاریخ شناسانیم. با فاصله گرفتن از شخص اش تا بتوانی شخصیت اش، و جایگاهش را به دیگران توضیح دهی. ما کسانی که از نزدیک در کنار منصور حکمت بودیم، در کنارش مبارزه کردیم، ازش آموختیم، ما به تاریخ میدویم. به منصور حکمت میدویم. نه بمثابة يك دوست بلکه بمثابة انسانهایی که در يك برهه تاریخی این امکان را داشتیم در کنارش باشیم. ما نمیتوانیم این آموزه ها را برای خودمان نگه داریم. باید در اختیار جامعه بشری قرار دهیم. و بشریت را مجهز به سلاحی بکنیم که او حدادی کرد.

منصور حکمت در جنبش ما زنده است. زنده باد منصور حکمت! *این مطلب بر مبنای سخنرانی در سالگرد منصور حکمت بازنویسی شده است.



جعفر عظیم زاده آزاد شد

همه زندانی سیاسی و فعالین کارگری و مدنی باید بدون قید و شرط آزاد شوند

اتهام امنیتی باید از پرونده همه فعالین کارگری و معلمان لغو شود





وجود دارد و هرروز قدرتمندتر شنیده میشود که مسببین اصلی این دوره سیاه و خالقین داعش و القاعده و همچنین استراتژی‌هایی که دار و دسته خمینی را به پاریس بردند و در بوق تبلیغاتی کردند و به جان مردم انداختند، در دادگاههای بین‌المللی محاکمه شوند.

تصور نیست که روزی در آینده ای نه چندان دور با رشد آگاهی و جنبش حق طلبی مردم، اینها و همدستانشان در تریبون‌هایی بین‌المللی به محاکمه کشیده شوند و ناچار شوند پاسخگوی سیاستهای مخرب و ضد انسانی و دردناک خود باشند. در هر صورت این خواست سوزان امروز در گوشه و کنار جهان

ترور در استانبول داعش مسئول این جنایت و دولت ترکیه شریک جرم است

است. اقدام تروریستی داعش در ترکیه نباید بر سابقه همکاری این دو جریان اسلامی سایه بیندازد.

باید بشریت را از شر کلیه دولت‌های حامی آن و از شر هر نوع تروریسمی خلاص کرد. جمهوری اسلامی ایران یکی از ارکان جنبش ضد بشری اسلامی تروریستی است و دولت‌های ترکیه و عربستان و قطر نیز با حمایت از شاخه‌های دیگر این جنبش تروریستی به آن دامن می‌زنند. بشریت باید از شر کلیه این دولت‌ها رها شود. برای نابودی تروریسم اسلامی همچنین باید جلوی سازش و بند و بست دول غربی با دولت‌ها و جریان‌های رنگارنگ اسلامی را گرفت. برای نابودی تروریسم اسلامی باید دست‌مزد را از زندگی مردم کوتاه کرد.

پاسخ ما تلاش برای استقرار جوامعی آزاد و برابر و مرفه انسانی است، جوامعی عاری از هر نوع تعصب کور مذهبی و قومی و عاری از محرومیت و فقر و فلاکت و نابرابری و استثمار.

حزب کمونیست کارگری ایران
۹ تیرماه ۱۳۷۵، ۲۹ ژوئن ۲۰۱۶

حمله تروریستی روز سه شنبه به فرودگاه بین‌المللی آتاتورک در استانبول ۴۲ کشته و بیش از ۲۰۰ زخمی بجا گذاشت. شواهد عینی می‌گویند که عاملین این ترور علاوه بر انفجار در سالن خروجی فرودگاه با کلاشینکف بسوی مسافریین شلیک می‌کرده‌اند. قربانیان این فاجعه مثل همیشه عادی‌ترین مردم عادی‌اند. قرآن و شواهد و برخی گزارشات نشان می‌دهد که این جنایت کار داعش بوده است.

حزب کمونیست کارگری این اقدام جنایتکارانه را قویا محکوم می‌کند. قلب ما با قربانیان و بازماندگان این فاجعه دردناک است. دولت ارتجاعی اردوغان در ابتدا بمنظور دامن زدن به نفرت قومی علیه مردم منتسب به کرد و انحراف افکار عمومی انگشت اتهام خود را به طرف جریان پ‌ک‌ک نیز گرفت اما این نقشه توطئه گرایانه ناکام ماند و دولت ترکیه داعش را مسئول این اقدام معرفی کرد. خود دولت ارتجاعی - اسلامی ترکیه نیز شریک جرم دیگر این جنایت است. همگان میدانند که دولت ترکیه بطور آشکار و پنهان از جریان آدمکش داعش حمایت کرده و به آن پر و بال داده

فیلیپ هاموند وزیر امور خارجه بریتانیا می‌گوید سیاست پل برمر حاکم آمریکائی عراق بعد از جنگ که تصمیم گرفت ارتش را از بعضی‌ها پاک کند به ایجاد داعش و تقویت القاعده کمک کرد. او می‌گوید در عرض يك ماه ۴۰۰ هزار سرباز و افسر کارکشته بعضی بدون هیچ تأمین و شغلی به خیابان پرتاب و تحقیر شدند. و همین‌ها به منبع سربازگیری خوبی برای القاعده و داعش و تروریستها تبدیل شدند.

داستان عراق طولانی است. داستان عراق داستان بحران سیاسی و اقتصادی سرمایه داری است. داستان عراق داستان آمریکایی است که در عرصه‌های مختلف هژمونی جهانی خود را از دست میدهد و در دست نئوکنسرواتیستها با جنگ افزوری و کشتار و بمب می‌خواهد دنیا را در زیر سیطره خود نگه دارد و "قرن آمریکائی" را رقم بزند. با فضای جنگی و رشد تروریسم و بازار اسلحه و محکم تر شدن جای پای ناتو و ارتش آمریکا، دنیای بعد از سرنگونی صدام از نظر بوش و بلر و گردانندگان سیا و راست‌گرایان بریتانیا و امثال

اینها، نه فقط دنیای بدتری از قبل از جنگ نیست، بلکه برای آنها باید دنیای خوب و مطلوبی باشد. قربانیان این شرایط مردم عادی هستند، مردمی که نه فقط در عراق و سوریه و خاورمیانه، بلکه پاریس و داکا و مادرید توسط تروریستها کشتار میشوند. دخترانی که به بردگی جنسی کشیده میشوند، مردمی که به یکباره با غیرقابل توصیف‌ترین اشکال توحش و بربریت مذهبی و قومی زندگی شان به سیاهی کشیده میشوند. وجود این شرایط و جنایات داعش و آدمکشان قاسم سلیمانی در شهرهای بغداد و موصل و تکریت، اینها برای امثال جرج بوش و نئوکنسراتیستها و بلری‌ها، قهقرا نیست. اینها میوه‌های شیرین دوره بعد از صدام است که بازار اسلحه را رونق بخشیده و نیاز به ارتش آمریکا و دخالت نظامی غرب در گوشه و کنار دنیا را افزایش داده است.

بعد از انتشار گزارش چیلکوت صداهای زیادی در بریتانیا و در گوشه و کنار جهان شنیده میشود که خواهان محاکمه تونی بلر و جرج بوش هستند. چنین رویدادی دور از

جنایتکاران جنگی

کاظم نیکخواه

القاعده مخالف است و سلاحهای کشتار جمعی اش را بعد از جنگ کویت نابود کرده است. اما دولت دست راستی آمریکا و صاحبان کمپانی‌های اسلحه‌سازی و مدافعان هژمونی آمریکا بر جهان، و نیروهایی که نگران بی‌مصرف شدن سازمان جنگی ناتو بعد از پایان جنگ سرد بودند، به دلایل متعددی به شروع يك جنگ گسترده احتیاج داشتند و قرعه بنام صدام و عراق افتاد.

حمله به عراق و سرنگونی صدام خیلی سریع صورت گرفت و ارتش بی‌روحیه عراق در برابر نیروها و ارتشهای چندین کشور هم پیمان آمریکا خیلی زود متلاشی شد. بیش از صد هزار نفر در این جنگ در همان روزهای اول کشته شدند.

بوش و بلر و نئوکنسراتیستها و رسانه‌های نوکر و گوش‌بفرمانشان با سرنگونی حکومت صدام دنیا را با عریضه‌های پیروزی پر کردند و قدرقدرتی آمریکا و ناتو و غرب را در همه جا برج کشیدند. این جنبش و پیروزی تا مدتی بعد که پسران صدام و خود او نیز کشته و اعدام شدند ادامه یافت.

اما خیلی زود ورق برگشت. خیابانهای بغداد و موصل و شهرهای اصلی عراق به صحنه ترور و انفجار و کشتار تبدیل شد. در عرض يك سال در این جنگ بیش از تمام سالهایی که دیکتاتوری صدام بر سر پا بود از مردم کشتار شدند. تصاویری که از عراق و بویژه از زندان ابوغریب منتشر شد از شکنجه و تجاوز و کشتارهای وحشتناک خبر میداد. داستان بسیار طولانی و تلخ است. ما و همه کسانی که در این سالها اخبار را دنبال کرده‌ایم میدانیم که دنیا بعد از این جنگ به چه منجلابی تبدیل شد.

بعد از این گزارش انتقاد از سیاست تونی بلر شدت گرفت. اما بلر و جرج بوش با زبان واحدی می‌گویند از اقدامات خود دفاع می‌کنند. این دو گفتند دنیا بعد از صدام دنیای بهتری است و اگر صدام را سرنگون نمی‌کردیم معلوم نیست که اوضاع بدتر از این نمی‌بود.

سیزده سال از حمله ائتلافی به رهبری دولت آمریکا به عراق و به زیر کشیدن حکومت صدام حسین می‌گذرد. هیئتی از جانب پارلمان انگلیس که مامور بررسی جواب این جنگ شده بود دیروز ۷ ژوئیه ۲۰۱۶ یعنی هفت سال پس از تشکیلش گزارش خود را منتشر نمود. این هیئت برهبری سر جان چیلکوت یکی از مقامات مشاور حکومت بریتانیا بعد از هفت سال تحقیق با فاکتها و آمار می‌گوید این جنگ اشتباه بود، اطلاعاتی که برای شروع جنگ به مردم داده شد دروغ بود، قبل از شروع جنگ در مورد تبعات این جنگ هشدار داده شده بود و توجهی به آن نشد و اکنون آنچه حاصل شده نتیجه همین دروغها و اشتباهات و جنایات بوده است.

جنگ عراق را دولت آمریکا برهبری جرج بوش و نئوکنسراتیستها دامن زدند. تونی بلر به قول یکی از مفسرین مثل يك سگ دست آموز بدنبال بوش به حرکت در آمد. يك عالمه تبلیغات در مورد اینکه صدام با القاعده درارتباط است و دارای سلاحهای کشتار جمعی است براه انداختند. و علیرغم اینکه همان زمان نماینده ویژه سازمان ملل به عراق اعلام کرد که سلاح کشتار جمعی ای در عراق یافت نشده، بوش و رامزفلد و بلر بر طبل جنگ و سرنگونی صدام (که گویا از نظر آنها رام نبود) کوبیدند.

صدام حسین يك دیکتاتور منفور و سرکوبگر و جنایتکار بود. اما مشکل جرج بوش و دولت آمریکا با او این جنایات و سرکوبگریهایش نبود بلکه آنها نوکران بهتری می‌خواستند. تبلیغات در مورد همکاری با القاعده تماما ساختگی بود. همان زمان خیلی‌ها گفتند و نوشتند اگر مساله رابطه با القاعده باشد حکومت اسلامی ایران بیشترین رابطه را با این سازمان دارد و سران القاعده در ایران سکونت دارند. همان زمان گفته شد دولت پاکستان حامی القاعده است. همان زمان گزارش شد که صدام حسین با

نگذاریم صدای فرزندانش را فراموش کند! نرگس محمدی و حکومتی که گروگان میگیرد!



نرگس محمدی در خرداد ۱۳۸۹ دستگیر شد. در مهرماه به اتهام اجتماع و تبانی علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام و عضویت در کانون مدافعان حقوق بشر به ۱۱ سال حبس محکوم شد و دادگاه تجدید نظر حکم را ۶ سال کرد. او در سال ۱۳۹۱ به زندان رفت و سپس بدلیل پزشکی آزاد شد. اکنون از ۱۳۹۴ مجدداً در زندان است. یکسال است که در زندان است و حکم اش همانند احکام بسیاری از فعالین کارگری و معلمان و هنرمندان جوان و دانشجویان* تبانی علیه امنیت ملی* است. اتهامی که جعفر عظیم زاده با اعتصاب غذای ۶۳ روزه خود به آن معترض بود. جمهوری اسلامی ایران که از اعتراض و مبارزه مردم وحشت دارد هر حرکت اعتراضی را با زدن مهر اقدام علیه امنیت ملی، به خاک و خون میکشد. نرگس محمدی مادر دو فرزند است و از یکسال قبل با فرزندانش فقط ۱۰ دقیقه صحبت کرده است. دو فرزند خانم محمدی بعد از

به زندان افتادن او به پدرشان در فرانسه پیوستند. نرگس محمدی بیمار است. او آمبولی ریه و فلج عضلانی دارد و بارها در زندان دچار شوک عصبی شده است. در بخشی از نامه خانم محمدی آمده است: درخواست اجازه تماس تلفنی دادم تا حداقل صدایشان را بشنوم، اجازه ندادند. آذرماه آمد. روز تولد بچه‌هایم شد، تقاضای تلفن کردم تا تولدشان را تبریک بگویم، اجازه ندادند. در بند زنان اوین، برخلاف تمام زندان‌های کشور، تلفنی برای تماس با خانواده‌ها وجود ندارد و قدغن است... یکسال است که ارتباط من با دو فرزند خردسالم در حد پرسیدن احوالشان از خواهر و برادرم است... صدایشان را فراموش کرده‌ام.

به این رفتار بیشمارانه و ضد انسانی حکومت اسلامی، همه باید اعتراض کنیم. نرگس محمدی هیچ جرمی مرتکب نشده، جز ابراز عقیده و بیان و اعتراض به سرکوبگریهای یک حکومت داعشی در ایران. وظیفه همه ما است که در ایران و در سراسر جهان، خواهان آزادی فوری نرگس محمدی و همه زندانیان سیاسی و عقیدتی شده و همصدا با جعفر عظیم زاده و همه کارگران و معلمین و دانشجویان خواهان حذف اتهام*تبانی علیه امنیت ملی* از پرونده فعالین کارگری و اجتماعی شویم. مینا احدی مسئول کمیته بین المللی علیه اعدام ۸ جولای ۲۰۱۶

کارگران در هفته ای ... از صفحه ۲

اتهامات وارد شده بر جعفر عظیم زاده در بازپرسی ساوه، مربوط به پرونده تشکیل شده برای او در جریان مبارزات با شکوه کارگران نورد و لوله صفا بر سر حقوقهای پرداخت نشده و برای خواست افزایش دستمزدها است. در جریان این اعتراضات در اواخر اردیبهشت ماه سال گذشته و دستگیری شاپور احسانی راد عضو هیات مدیره اتحادیه آزاد کارگران ایران بود که عظیم زاده با حضور در دادگستری شهرستان ساوه و پیگیری آزادی شاپور در محل شعبه اول بازپرسی دادگستری شهرستان ساوه دستگیر و به مدت ۲۰ روز در سلول انفرادی محبوس گردید. سپس تحت عنوان "اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت کشور و تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی" متهم و با وثیقه یکمصد میلیون تومانی آزاد شد. جعفر عظیم زاده در اواخر اسفند ماه ۹۳ نیز با همین اتهامات به شش سال زندان محکوم شده بود که با تایید حکم در دادگاه تجدید نظر در ۱۷ آبان ماه ۹۴ راهی زندان شد. و این درحالیست که از همان تاریخ بازداشتش تا کنون بطور مکرر از

سوی دادستانی ساوه احضار شده و هدف آن وارد کردن فشار مضاعف بر اوست. بدنبال این ماجراهاست که عظیم زاده در روز ۱۴ تیر احضار شد. ۴ اتهامی که به او وارد شده است، از مصادیق بارز امنیتی کردن مبارزات کارگران، معلمان و مردم معترض جامعه است. این اتهامات تعرض به پایه‌ای ترین حقوق و آزادی های یک جامعه یعنی حق تشکل، حق اعتصاب، حق تجمع، حق آزادی بیان و... است. این اتهامات درعین حال تعرضی به اتحادیه آزاد کارگران ایران که عظیم زاده رئیس هیات مدیره آنست، بعنوان تشکلی که نقش درخشانی در پیشروی های جنبش اعتراضی کارگران و امروز میتوان گفت در مبارزه کل جامعه دارد، می باشد. وارد کردن این اتهامات بر مبارزات جعفر عظیم زاده در بازپرسی دادستانی ساوه، تأکیدی دیگر بر ادامه کارزار علیه امنیتی کردن مبارزات کارگران، معلمان و مردم معترض جامعه است. اعتراض علیه احضار جعفر عظیم زاده به بازپرسی دادسرای ساوه و اتهاماتی چون اقدام علیه امنیت و تبلیغ علیه نظام و غیره علیه او و عقب زدن ها، یک گام مهم در پیشروی کارزار علیه امنیتی کردن مبارزات کارگران و معلمان است.



نه، یعنی نه! وقتی زنان میگویند نمیخواهند به آنها دست بزنید، اجازه ندارید دست بزنید!

در خود تعرض جنسی است و قابل مجازات! وقتی زنان در خانه و خیابان و در رختخواب و محل کار، علیرغم میل اشان، وادار به برقراری رابطه جنسی و یا مورد سو استفاده جنسی قرار میگیرند، حتی در اروپا و یا آلمان هم، معمولاً سکوت را بر سر و صدا کردن و نزد پلیس رفتن و شکایت کردن و اعتراض علنی ترجیح میدهند، هم بدلیل فرهنگ مردسالارانه و عوض شدن جای متهم و قربانی و هم بدلیل قوانین پر دردرس در اروپا و آلمان و نبود مراکز حرفه‌ای دفاع از حقوق قربانیان و ..

شده است که این فقط جرم نیست اگر کسی با خشونت یا تحمیل خشونت با کسی رابطه جنسی برقرار کند و یا سو استفاده جنسی بکند، این هم جرم است وقتی متجاوز علیرغم عدم تمایل واضح قربانی، حتی بدون بکار بردن خشونت، به او دست بزند و یا از او سو استفاده جنسی کند. مثلاً در روابط خانوادگی هم از این پس وقتی زن و یا همسر به زیان بیاورد و نشان دهد که به رفتار و یا رابطه جنسی رضایت نمیدهد، نه گفتن او را باید نه تلقی کرد و برقراری هر نوع رابطه جنسی با او حتی اگر خشونتی اعمال نشود،

هر نوع تعرض و یا تماسی با زنان، بهر دلیلی و در هر محیطی، علیرغم میل آنها جرم است. یعنی در حالیکه زنان با به زیان آوردن و یا نشان دادن عدم تمایل شان، مخالف رابطه و یا تماس جنسی هستند، و متجاوز این عمل را علیرغم میل آنها انجام دهد، این جرم است و مجازات میشود. متک گفتن و آزار زنان، دست زدن به تن و بدن زنان و برقراری رابطه با همسر و... بدون رضایت او، راحت تر از قبل مجازات میشود. متهمین را تا پنج سال زندان تهدید میکند. در این قانون جدید به وضوح اعلام

در آلمان قربانی تجاوز باید اثبات میکرد که خود در مقابل این تجاوز فعالانه مقاومت کرده، و اگر کسی از ترس و وحشت و یا بهر دلیل مقاومتی انجام نداده و نمیتوانست این مقاومت را اثبات کند، شانس زیادی در محکوم کردن متهم به تجاوز نداشت. پیچ و خم های اداری معمولاً باعث میشد که زنان از خیر شکایت بکنند. بر اساس این قانون از این پس یک رفتار جنسی تجاوز قلمداد میشود وقتی قربانی خود، بهر دلیل فعالانه در مقابل متجاوز مقاومت نکرده باشد.

این قانون را باید در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی مطرح کرد و به این گفتمان دامن زد که تعرض به زنان در همه ابعاد باید ممنوع شود. بویژه در کشورهای اسلام زده که در خیابانها تعرض به زنان دست زدن به آنها، و به تمسخر گرفتن اعتراض زنان و شوخی فرض کردن این تعرضات جنبه عمومی و همگانی دارد، باید در این موارد بسیار حرف زد. باید به جنبشی در صفحه ۱۰

کمپین مالی حزب با موفقیت پایان یافت

در پاسخ به فراخوان حزب برای جمع آوری ۵۰ هزار دلار کمک مالی مبلغ ۵۱۵۹۰ دلار جمع آوری شد. جا دارد صمیمانه از کلیه دوستداران، اعضا و فعالین حزب و آزادیخواهانی که به این کمپین یاری رسانند و با کمک مالی خود در این فراخوان شریک شدند قدر دانی کنیم.

کمپین مالی ۵۰ هزار دلاری که به مدت ۵ هفته انجام شد پایان یافت اما تلاش برای جمع آوری منظم کمک مالی ادامه خواهد یافت.

حزب کمونیست کارگری در زمینه مالی نیز متکی به اعضا و دوستداران خود و مخالفین جمهوری اسلامی و مردم آزادیخواه و شرافتمندی بوده است که ارزش این فعالیت ها را میدانند و خود را در اهداف و آرمان ها و موفقیت های حزب شریک میدانند. حزب برای گسترش فعالیت های خود به ارقامی بسیار بیش از این نیازمند است و همچنان به این منظور به شما مردم آزادیخواه و مخالف جمهوری اسلامی و اعضا و دوستداران حزب که همیشه سخاوتمندانه حزب را یاری داده اید خواهد آمد.

کمک های مالی در هفته پنجم:

محمد امین کمانگر	۵۰ یورو
جیمی از تهران	۳۰۰۰ دلار
جمیله میرکی	۵۰ یورو
ابوذر صلحجو	۵۰۰ کرون
آذر و غلام	۱۰۰۰ کرون
ناصر شیشه گر	۲۰۰۰ کرون
صابر آزاد	۲۰۰ دلار
ناصر آقباشلو	۱۰۰ دلار
لیلیان	۵۰ دلار
جمعی از خانواده های جانبازان دهه شصت	۵۰۰ دلار
نازیلا صادقی و نوید مینایی	۲۰۰۰ کرون
محمد هوشمند	۵۰۰ دلار
ب ق از آمریکا	۵۰ دلار
یلدی کوهی	۳۰۰ یورو
جمع آوری توسط کمیته حزب در مالمو	۳۲۰۰۰ کرون
سیامک مکی	۱۰۰ یورو
سلیمان سبکبار	۲۰۰ کرون
اولین از سوئد	۵۰۰ کرون
جمع آوری توسط کمیته حزب در یوتبورگ	۲۵۶۰۰ کرون
بهمن ذاکر نژاد	۲۰۰ یورو
فراز آزادی	۱۰۰ یورو
فرشاد حسینی	۱۰۰ یورو
پروین معاذی و نسان نودینیان	۲۰۰ یورو
دوستدار حزب از نروژ	۲۰۰۰ کرون

جمع کمک در هفته پنجم

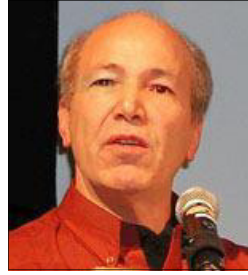
جمع کمک در پنج هفته گذشته

۱۱۹۰۰ دلار

۵۱۵۹۰ دلار

حقوقهای نجومی فقط نوک کوه غارت است

کاظم نیکخواه



مردم اینها را میخواهند. مردم از فقر و زندگی زیر خط فقر خسته شده اند و بیش از این چپاولگران را تحمل نخواهند کرد. افشای حقوقها از این جا مایه میگیرد. بنابراین این گوی و این میدان!

نتیجه را ما از قبل میدانیم. اگر جناب روحانی بعنوان یکی از گردانندگان اصلی این حکومت طی ۳۷ سال گذشته نه فقط لکنت داشته بلکه در مورد همه دزدیها که معلوم نیست چقدرش را خود در آن سهمیم است، خفقان گرفته و سکوت کرده است، امروز هم همان قدر صراحت نشان خواهد داد که سنبه اعتراضات و افشاگرها پرزور باشد. جنبش دفاع از حق زندگی و رفاه برای همه، جنبش اعتراض به دسمتزدیهای زیر خط فقر قطعاً کار کند و کاو و افشای ابعاد ثروتها و غارتهای عظیم سران حکومت را هر چه بیشتر دامن خواهد زد. ۵ ژوئن ۲۰۱۶

سران سپاه پاسداران را جلوی مردم بگذارد؟ آیا ثروتهای مجتبی خامنه ای و شخص خامنه ای و خانواده رفسنجانی و آخوندهای میلیاردری مثل طیبی و مصباح و علم الهدا و بقیه افشا خواهند شد؟ مردم اینها را میخواهند و میدانند. مردم میدانند که فیش های ثبت شده حقوقی فقط جزء کوچکی از دزدیهای سران حکومت است. بخش اعظم دزدیها و غارتهایشان ثبت نشده است.

اگر طرفداران روحانی و طرفدارانش وعده میدهند که حسن روحانی همچنان که گفته است در مورد غارتها لکنت نخواهد داشت، مردم خوشحال میشوند. اما باید بدانند که مردم ساده لوح نیستند. درز گرفتن حقوقها و ثروتهای نجومی دزدان دانه درشت، و رفتن سراغ آفتابه دزدها جناب روحانی را در هیچل خواهد انداخت. آیا جناب روحانی حاضر است بدون لکنت جلو بیاید و بگوید به من اجازه ندادند که دریافتی های مجتبی خامنه ای و ثروتهايش را رو کنم؟ آیا حاضر است بدون لکنت بگوید به من اجازه نمیدهند از ثروتهايش عظیم چند صد میلیارد دلاری خامنه ای و سعید مرتضوی و سران سپاه و بقیه حرفی بزنم؟ آیا حاضر است از ثروتهای نجومی خانواده رفسنجانی و منشاء و منبع آنها پرده بردارد؟

بحث فیشهای حقوقی میلیونی همچنان به گرمی جریان دارد. استعفای مدیران چهار بانک و صفدر حسینی و بقیه روسای صندوق توسعه ملی اولین نتیجه این بحثها و اعتراضات بوده است. بحران و کشاکش و جنگی سرتاپای حکومت را بر سر افشای حقوقهای چند صد میلیونی گرفته است. بعضی ها وانمود میکنند که شوکه شده اند و خبر نداشته اند. از جمله شخص خامنه ای. بعضی ها وانمود میکنند که فقط به چند نفر از مدیران دولتی محدود است. بعضی هم میگویند این فساد است که از دوره احمدی نژاد شروع شده و به دوره فعلی کش پیدا کرده است. اینها فقط از روی سفاقتشان شعور مردم را دست کم میگیرند.

جالب اینست که طرفداران دولت روحانی میخواهند کل این افشاگرها و استعفاها را به حساب کارنامه مثبت روحانی بگذارند. مهم نیست. مهم اینست که بدانند که مردم کوتاه نمی آیند. مردم میخواهند که کند و کاو در مورد دزدیها و غارت و چپاول سران حکومت در همه سطوح ادامه یابد و دولت روحانی لکنت نشان ندهد. آیا روحانی حاضر است و قدرتت را دارد که فیش های حقوقی

نه، یعنی نه!

از صفحه ۹

به این گفتمان در ایران و کشورهای اسلام زده دامن زد که برقراری رابطه جنسی با همسر بدون رضایت او جرم است. برقراری رابطه با هر زنی، بدون تمایل او تعرض و تجاوز به زنان است و باید با اعتراض و همچنین با مجازات پاسخ بگیرد.

زنان پدیده همگانی است، نامنی در مقابل قانون، سنت و مذهب و نامنی در خانه و بستر و نا امنی در خیابانها و مراکز کار و فعالیت اجتماعی، در مقابل این تعرضات باید در همه ابعاد مبارزه کرد. مینا احدی ۸ جولای ۲۰۱۶



انترناسیونال

نشریه حزب کمونیست کارگری

سردبیر: بهروز مهرآبادی

ای میل: anternasional@yahoo.com

انترناسیونال هر هفته روز جمعه منتشر میشود